

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



آن یکی گر نیم نان گم کرده است  
آن دگر نیم جهان گم کرده است  
زهر باشد شیر مادر بر کسی  
کو زبان مادران گم کرده است

"اهمیت تاریخی زبان و نقش آن در معرفی انسان به مثابه بهترین آفرینش"  
تقدیم به آنانی که زبان را وسیله درد، رنج، الم و عقب مانی خود میدانند !!!

تهیه و تدوین : پیکار

۲۷ سنبله ۱۳۹۱

ای زبان شغنی و شغنائیان

ای صدای محرم و لاجینیان

ریزه خوار خوان احباب تو ام

باده نوش جام و مینای توام

ای زبان شغنی بی ابهام باش

رهگشای وصلت انسان باش

صحن پامیر صحنه جولان تست

از نوادک تا واخان میدان تست

دوستان بازدید کننده از **سیمای شغنان**، علاقه مندان زبان و ادبیات زبان شغنائی، و آنهایی که از آن بیزار هستند و به ستوه آمده اند، چند روز قبل شاهد نگارش زیبایی به قلم جوان عزیز

نوروزعلی ثابتی، پیرامون " آموزش زبان مغز را تقویت می کند"، بودند که جهت استفاده آنهایی که ارزش زبان را میدانند و آنهایی که حتی به زبان خود شان آنگونه که لازم است آشنایی ندارند و آن را مایه بدبختی خود همه شغنانی ها و شغنان میدانند، بدست نشر سپرده شد و به حد کافی در راستای اهمیت زبان به گونه اکادمیک، علمی و منطقی، و نه بر بنیاد احساسات، علایق فردی و شخصی و یا خویشاوندی، بحث و گفتمان صورت گرفت که تکرار آن بار مجدد، نادرست خواهد بود. من تنها میل دارم که چیزی را به آن نگارش به افزایش که ثابتی برای نگارش بیشتر آن به نسبت مصروفیت های علمی و اکادمیک اش، وقت کمی تری را شاید در اختیار داشتند. برخی از پژوهشگران بر این باور هستند که همزبانی هم دلی است، در صورتی برخی دیگر می فرمایند که همدلی هم زبانی است. بسا هم زبان هستند که هم دل نیستند، و لی هستند همدلانی که هم زبان نیستند. همواره زبان را به دسته های زیر تقسیم می کنند: زبان ادب، شعر، فلسفه، اقتصاد، روحانیت، معنویت، تاریخ، ساینس، تکنولوژی، زبان سیاست، زبان هنر، زبان جنگ، مصالحه، عقیده و باور، زبان خشم، زبان دربار، زبان ارتقا و انکشاف، زبان زن، زبان کودک، زبان مرد، زبان تاریخ، تمدن، تهذیب، زبان وحی، زبان عرب و عجم، زبان کمال، زبان جمال، هنر و غیره. زبان بازتاب دهنده فرهنگ، تاریخ، ادبیات، عقیده، باور، هویت، فردی، خانوادگی، قومی، محیطی، تهذیبی، رسم و سنت ها، برداشت ها، انکشافات، افول ها، اقتصاد، سیاست، عرفان و سایر مسایل یک قوم است.

**اگر زبان نمی بود**، انسان من حیث عنصر عقلانی فلسفی، صاحب ادراک، دارای صلاحیت و ظرفیت عقلانی، نیروی آفرینش و باز آفرینی، و بهترین آفرینش هرگز مطرح نمی بود. این زبان است که قوه عقلانی ما را در فرآیند کاری اش به بازتاب میگیرد وسیله نطق و سخن را به میان می آورد و آن زمان است که ما ادعا میکنیم که انسان ناطق و یا حتی " حیوان ناطق"، هستیم در غیر آن اگر این زبان که تحقق بخشنده فرآورد های فکری همه انسان است، نمی بود، دیگر شاید هیچگونه تفاوتی را با سایر حیوانات صحرا و جنگل نمیداشتیم. این زبان است که تمدن را به وجود آورده است. لذا اگر عقب مانده ایم، علت اش عدم استفاده درست از زبان است، به ویژه زبان مادری، و آنهایی که زبان مادری را قدر نمی کنند، و آن را یاد نداشته باشند، هم از سایر زبان ها استفاده کرده نمیتوانند و هم نه تنها زبان مادری بلکه همه زبان های جهان برای شان مایه درد سر و عدم ترقی و انکشاف به شمار می آیند. این جا تقصیر از زبان نیست، بلکه تقصیر در طرز دید و بینش ما به مثابه یک فرد است.

**اگر برخی ها** به این باور هستند که زبان شغنانی بدرد شان نمی خورد، حق بجانب هستند زیرا آنها در قدم نخست شامل دبیرستان از خود بیگانگی " و الیناسیون"، شده اند و در قدم دوم، اگر ایشان به این باور هستند، لذا در آینده ها شاید بگویند، که این عقیده و باوری دینی را که داریم و توسط پیر سترگ ناصر خسرو مورد انکاف و گسترش قرار داده شده است، نیز بدرد ما نمی خورد، زیرا در فراز و فرود زندگی ما در شیرازه تاریخ مردم و قوم ما، باعث توهین، تحقیر، به زندان افکندن، تفتیش عقاید، تکفیر، تنزیل و توبیخ ما شده است، لذا باید دیگر در عملکرد بر مراسم تشریفات آن، نباید اقدام ورزید. اگر هر انسان از زبان مادری خویش انکار می نماید، در حقیقت از اصلیت پیدایشی خود، از وابستگی خود به پدر و مادر، من حیث وسیله به دنیا آمدن ما بر اساس فرضیه و هدایت خداوندی که آفریدگار عالم بشریت است، انکار نموده است. مزید بر آن چون سرزمین و محیط جغرافیای سیاسی هر انسان حیثیت مادر وطن را دارد، و زبان در آن من حیث وسیله تعارف، تعاقب، تساهل، و تمارس را دارد، پس انکار از یکی از آن ها، در واقعیت امر، انکار از همگان است.

الفبای زبان شغنی ام

اصول همدمی و دلبری ام

زبان نغز شعر و شاعری ام

زبان خلق ما و مادری ام

بسی شیرین و شیوایی

خوش آهنگ و دل آرای

توفیق ریزه بارانی

گل پر بوی شغنائی

زبان شاه و میرانی

زبان مادری من

حدیث قصه و طنزی

سرا پا حکمت و پندی

عجب محبوب و دلبندی

به شیرینی چو گل قندی

زبان مادری من

ترا تحقیق می باید

به این توفیق می باید

خیال وثیق می باید

زبان مادری من

زبان مادری من

برخی ها بر این باور هستند که زبان در ذات خود هدف است، نخیر زبان وسیله رسش به هدف است و عامل کار بردی آن است. از آن جا که سارتر ادبیات را "رسیدن به غایتی که بیرون از آن است" می داند؛ ازین رو زبان را وسیله ی رسیدن به همان غایت می داند (یعنی این جا برخورد ابزاری بازبان می کند) ولی برعکس زبان را در شعر ابزار (وسیله) ندانسته و آن را هدف می داند. غایت مطلوب شعر "حرکت" است، نه "نیل به مقصد" و زبان برای آن "هدف" است، نه وسیله. **ژان پل سارتر، ادبیات چیست، بخش مقدمه ص 32**

این نگره ی سارتر (که زبان را به حیث هدف و نه وسیله در شعر می شناسد) بی گمان مرا به یاد نگره ی معروف پل ریکور می اندازد که به نوعی وی نیز زبان را در شعر هدف می داند و شعر را در واقع "زبان در خدمت زبان" می داند که هدفش چیزی جز خود زبان نیست. ریکور می نگارد: "شعر، زبان است در خدمت زبان و از این رو، به گمانم... البته شعر مدرن خیلی دشوار شده است." اشاره ی ریکور به مسأله "شعر زبان است در خدمت زبان" بی تردید، مفهوم ابزاری بودن زبان را رد کرده و تاحدی بحث زبان به حیث هدف را برای خود زبان مطرح می کند (یعنی ریکور با کمی تفاوت به لحاظ دیدگاه پدیدار شناسانه اش در بحث متن، مسأله ی ابزاری بودن زبان را به حیث وسیله منتفی می داند، و این به گونه ی غیر مستقیم تا حدی بازگو کننده ی

همان مسأله ی بحث زبان به عنوان هدف و نه وسیله است که همخوانی زیادی با نگره ی سارتر دارد.

"ژان پل سارتر" برعکس نگره یی که در بالا آورده شد، هرگونه اختلافی را میان واژه و مصداق لفظی آن رد می کند و "معنای کلمه را همان شیئی خارجی می داند. (یکی از موارد اختلاف نظر اخیر سارتر با طرفداران "نقد نو" و پیروان شیوه معروف به "استروکتورالیسم" یا زبان شناسی ساختگرایی در زبان شناسی در همین جاست. تأکید سارتر برمعنای کلمه مساوی به همان شیئی ؛ یعنی این که معنای شیئی در ذات آن است و هیچ گونه جدایی میان معنای واژه و فرایند مصداقی آن نیست. (البته این نگره هم برخلاف قاطعیت سارتر، حکم مطلق بودن را ندارد و هنوز هم در باره ی رد و یا پذیرش آن، نگره های گوناگون وجود دارد.)

**در این جا اهمیت استفاده ی انسان از زبان را مورد بررسی قرار می دهیم. برتری انسان به عنوان یک موجود زنده در گروه توانایی او در استفاده از زبان است. فلسفه ی زبان که در قرن بیستم گسترش یافت و مطالعات گسترده ای که در این باره صورت گرفت، بیانگر این مسئله است که بدون وجود زبان، ما انسان هایی به حالت کنونی نمی بودیم.**

زمانی برتراند راسل در دهه ی ۱۹۲۰ ( که در سن ۴۰ سالگی بود و بیشتر آثاری را که باعث شهرتش شده بود را تألیف کرده بود) تصدیق کرد که زبان از جمله امکانات انسان هاست که انسان بدون توجه خاص به آن می تواند آن را به کار گیرد. براین مگی اظهار کرد که نه تنها فیلسوف ها، بلکه رمان نویس ها، شعرا و نمایش نامه نویس ها نیز این مسئله را تصدیق می کنند. خود آگاهی در استفاده از زبان بصورت ویژه در قرن بیستم گسترش یافت و به یکی از مشخصه های فلسفی این عصر مبدل شد. این گسترش محدود به علاقه ی سطحی در کلمات نیست، بلکه دربرگیرنده ی حیطه ی عقاید مرتبط با موضوعات اولیه نیز می شود. تفکر انتزاعی که بوسیله ی زبان امکان پذیر شده، مهمترین عامل در مفهومی کردن تمامی جنبه های واقعیت است؛ جنبه هایی که ما بصورت مستقیم در آن و فرایند کنترل آن و همچنین در ارتباط با محیط اطرافمان مداخله نکرده ایم. توافق عمومی این است که این مسئله مشخصه ی اصلی متمایز کردن ما انسان ها از سایر حیوانات است. بنابراین یادگیری زبان موجب می شود که ما خودمان باشیم. اهمیت زبان، با توجه به نوع انسان بصورت کلی و اشخاص بصورت اخص، اینگونه درک نشده است.

قرآن در ۱۴۰۰ سال قبل بر این مسئله ی مهم تأکید کرد. افرادی که علاقه مند به فلسفه هستند باید بدانند که بیشتر ایده های جدید ریشه در کسبیات گذشته دارد. هر جا که گفتگو های حادی وجود داشته، هر جا که ایده ها مخالف هم بوده اند، مفاهیم جدیدی بوجود آمده اند، حال چه صحیح بوده باشند و چه نامربوط. به نظر نمی رسد که در زمان پیامبر (ص) مباحثات فلسفی مهمی وجود داشته. ارجاع قرآن به ارتباط زبان در آن زمان- که مردم این مسئله را مدت ها بعد تشخیص دادند- درحقیقت اظهار نظر جالب توجهی است. در زمان و مکانی که قرآن نازل گردید، هیچ گونه توجهی نسبت به زبان و همچنین عمق فلسفی آن وجود نداشته است. نقش ویتگنشتاین : استفاده و درک زبان از ویژگی های بخصوص انسان است که او را از دیگر موجودات زنده مجزا می کند. این موضوع ماهیت وجود درونی ما را شکل می دهد. سؤال هایی که لادویگ ویتگنشتاین مطرح نمود نقش مهمی در اعتقاد به اهمیت زبان در تاریخ فلسفه بوجود آورد. در تراکتاتوس، اثری که مربوط به اولین مرحله ی فکریش بود، سعی کرد تعریف درستی از زبان بیان کند که نماد جهانی تعاریف زبان باشد. به گفته ی او جمله ای که چیزی را بیان کند ( گزاره) می بایست «تصویر

**واقعیت»** باشد. به اعتقاد ویتگنشتاین اگر گفته‌ها را تحلیل کنیم، این گفته‌ها را می‌توانیم تا سطح کلماتی که تنها اسم اشیاء هستند، ساده کرد و در نتیجه‌ی این امر ارتباط بدست آمده‌ی بین کلمات یک جمله می‌تواند بیانگر ارتباط بین اشیاء در جهان باشد. بدین شکل، ممکن است جمله، تصویر جهان را ترسیم کند. ویتگنشتاین معتقد بود که تمامی مسائل فلسفی را حل کرده است. هرچند در طی سال‌های بعد، احساس کرد که نظراتش دیگر با *تراکتاتوس* هماهنگی ندارد. او در دوره‌ی دوم زندگی‌اش، زبان را به عنوان یک ابزار در نظر گرفت. ویتگنشتاین در این دوره زبان را یک پدیده و فعالیت اجتماعی می‌دانست. نقطه‌ی مشترک بین دیدگاه پیشین و بعدی ویتگنشتاین بدین شکل است که مهارت زبانی در مرکز توجه او قرار دارد و تبدیل به فلسفه‌ی زبان شده است.

**کودک چگونه شروع به صحبت می‌کند؟ :** مطالعات فرگ و راسل درباره‌ی فلسفه‌ی ریاضیات منجر به شکل‌گیری فلسفه‌ی زبان شد. نظرات نوام چامسکی درباره‌ی زبان تأثیر بسزایی در دهه‌ی ۱۹۵۰ داشت. توانایی داشتن برای رسیدگی به مسئله‌ی پیچیده و مشکلی مانند زبان نمی‌تواند با این فرضیه تشریح شود که کودک تنها پس از تولدش بدون هیچگونه گرایش پیشینی زبان را فرا می‌گیرد. پیش از آن زمان اینگونه تصور می‌شد که زبان شامل مجموعه‌ای از عادت‌ها، مهارت‌ها و توانایی‌ها است و بوسیله‌ی تمرین، تکرار، عمومیت دادن و ارتباط حاصل می‌شود. حقیقت غیر قابل انکار این است که اکثریت عامه‌ی مردم هیچگونه آموزش نظام مندی نمی‌بینند. به عبارت دیگر، والدین، بصورت کلی، درباره‌ی اصول زبانی از پیش مشخص شده به فرزندان خود آموزش نمی‌دهند. اگر اینگونه متصور شویم که اکثریت توده‌ی مردم آموزش رسمی صحیحی نمی‌بینند، این حقیقت بیشتر مسلم می‌شود. با این حال مسئله‌ی مطرح شده این حقیقت را استفاده و درک زبان از ویژگی‌های بخصوص انسان است که او را از دیگر موجودات زنده مجزا می‌کند. این موضوع ماهیت وجود درونی ما را شکل می‌دهد. سؤال‌هایی که لادویگ ویتگنشتاین مطرح نمود نقش مهمی در اعتقاد به اهمیت زبان در تاریخ فلسفه بوجود آورد. حقیقت غیر قابل انکار این است که اکثریت عامه‌ی مردم هیچگونه آموزش نظام مندی نمی‌بینند. به عبارت دیگر، والدین، بصورت کلی، درباره‌ی اصول زبانی از پیش مشخص شده به فرزندان خود آموزش نمی‌دهند. اگر اینگونه متصور شویم که اکثریت توده‌ی مردم آموزش رسمی صحیحی نمی‌بینند، این حقیقت بیشتر مسلم می‌شود. با این حال مسئله‌ی مطرح شده این حقیقت را که کودکان چگونه صحبت کردن را در سن کودکی فرا می‌گیرند، رد نمی‌کند. زبان هدیه‌ی فطری خداوند به حضرت آدم و فرزندان اوست. چنانچه به روزهای کودکی خود بازگردیم تا روش‌هایی را بررسی کنیم که بوسیله‌ی آن‌ها توانایی بیانی را کسب کرده و دامنه‌ی واژگان خود را ساخته ایم، آیا برای انجام این فرایند با مشکل مواجه خواهیم شد؟ پس چگونه است که بدون هیچگونه نقش آگاهانه‌ای از سوی ما، صحبت کردن را فرا می‌گیریم؟ **(سوره‌ی الرحمن: ۳-۴)**

**اگر چیزی مثل زبان وجود نداشت، چه اتفاقی می‌افتاد؟ :** برای قدردانی از ارزش زبان، باید توجه خود را به این سوال معطوف کنیم که «اگر زبان وجود نداشت چه اتفاقی می‌افتاد؟». چنانچه چیزی مانند زبان وجود نداشت، هیچ کشور، شهر، روستا و یا حتی خانواده‌ای هم نبود. محیط اجتماعی که خالی از هرگونه نهاد اجتماعی باشد، هیچگونه تولیدی در آن صورت نمی‌گیرد؛ و در نتیجه‌ی آن هیچگونه محصول بافتنی، ماشین، ظروف شیشه‌ای، مداد، دفترچه یادداشت و غیره نیز وجود نخواهد داشت. تصور محض ما از اهمیت زبان با اظهارات زبان‌شناختی امکان‌پذیر می‌گردد. مقاله‌ی درباره‌ی اهمیت زبان، نتیجه‌ی استفاده‌ی ما از آن است. زبان اختراع انسان نیست. زبان همانند یک فرضیه‌ی منطقی نیازمند خواست و جهت‌گیری است. با توجه به

این حقیقت که اهمیت زبان تجلی خود را در زبان صحبت شده می یابد، آیا انسان در جایگاهی است که در زمان مشخص نبودن بسیاری از مفاهیم آن زبانی را تولید کند. زبان یک پدیده ی اجتماعی است و هرکجا که زبانی وجود نداشته باشد، جامعه ای هم وجود نخواهد داشت. توسعه ی زبان مطمئناً امکان پذیر است، اما تنها زمانی این امر ممکن می شود که مقدمات زبان را در اختیار داشته باشیم. زبان مانند درختی که جوانه می زند می تواند رشد کند. عدم وجود زبان به مثابه نبود دانه است که نتیجه ی آن نیستی زندگی گیاهی خواهد بود. تنها (برای زمان اندکی) به شکل گیری یک واژه برای مفهومی مشخص فکر کنید. با فرض بر این که انسان ها از «زبان» بی بهره می بودند، واژه ی تصویری محکوم به فراموشی می شد. اختراع خط فرایندی فرعی بود. زمانی که مفهوم زبان وجود نداشته باشد، انباشت و انتقال اطلاعات امکان پذیر نخواهد بود. باتوجه به این حقیقت که اهمیت زبان بدون آن درک نخواهد شد، اجتماعی کردن کلمات و صداهایی که گاه ناآگاهانه ادا می شود، نمی تواند به عنوان ابزار عمومی منسجمی در ارتباط به حساب آید. زبان ابزاریست که توافق عمومی یک جامعه را ایجاد می کند. در محیطی که خالی از هشیاری اجتماعی باشد، اختراع زبان براساس توافق عمومی غیر قابل تصور است. نوزاد انسان درمانده ترین مخلوق در میان مخلوقات زمین است که برای زندگی وابسته به والدین خود است. بدون وجود زبان عمومی هیچگونه ارتباطی وجود نخواهد داشت که در نتیجه ی آن خانواده ای هم نخواهد بود. گرایش پدیده ی نوزاد صورت نمی گیرد و تنها مادر است که می تواند تشخیص داده شود. انسان ها را نمی توان با دیگر موجودات زنده مقایسه کرد. بسیاری از موجودات زنده تنها لحظات اندکی پس از تولدشان شروع به راه رفتن، جستجوی غذا و پرواز کردن می کنند. اکثر گونه های حیوانی به شکلی برنامه ریزی شده اند که از خودشان محافظت کنند. محافظت طولانی مدت از نوزاد انسانی، ضعیف ترین موجود در میان موجودات زنده، در سایه ی فرهنگ و ارتباطی که زبان آن را فراهم می کند، تامین می شود. استعداد فکری از طریق استفاده از کلمات جایگزین برنامه ریزی فطری مربوط به دیگر موجودات زنده می شود. اگر انسان ها از ابتدای روز های زندگی خود از زبان بی بهره می بودند، به سختی می توانستند زنده بمانند. سخن قرآن درباره ی اینکه به اولین انسان چگونگی صحبت کردن آموزش داده شد در این باره بسیار مهم است. انسانی که متولد می شود مجهز به نوعی فضای ذهنی است و دارای گوش برای دریافت هر چیزیست که می شنود و دهان و زبان برای بیان تمایلات خود است. هم بروزی ها نمی توانند برای خلق گوش، دهان و زبان کامل و پیچیده ی ما به حساب بیایند. به تمامی این موارد باید موهبتی را اضافه نمود که به عنوان توانایی پیشین بالقوه ی سخن گفتن از سوی خالق موجودات به ما عطا شده است.

**بی زبان نیست غریبی که کند یاد زبان در وطن بوده بی یاد زبان بی زبان است**